

نامه های زندان

مجید نفیسی



یکی از عرصه های کار در خارج از کشور ادبیات زندان است. امروزه در میان ایرانیان مهاجر، شمار انبوهی هستند که مدتی از عمر خود را در زندانهای شاه و ولی فقیه گذرانده اند و اکنون در مهاجرت این فرصت را یافته اند که به دور از محیط اختناق داخل ایران به بازشکافی دوران اسارت خود پردازند

و از این رهگذر نه تنها گوشه هایی از تاریخ زندگی سیاسی ایران معاصر را روشن سازند، بلکه همچنین نشان دهند که زندانیان سیاسی، علیرغم وجود شکنجه و اعدام، مانند هر گروه اجتماعی دیگر، خالق یک فرهنگ هستند؛ فرهنگی که در آن در کنار افسردگی و ترس از مرگ، شادی و شیطنت، و در برابر دستگاه مغزشویی زندانبان، شور آفرینندگی هنری و ادبی زندانی به چشم می خورد. متأسفانه، آنچه تاکنون (۱۹۹۵) در این زمینه منتشر شده غالباً جنبه ی صرفاً سیاسی داشته و در بهترین حالت خود از شرح خاطرات فراتر نرفته است. البته سرگذشت زندان باید چون سندی برای افشا و مبارزه با نظام اختناق و سرکوب به کار رود، منتها این کار نباید به قیمت فراموش کردن جنبه های دیگر زندگی زندانی سیاسی تمام شود. آیا تا به حال چند نمایشگاه هنری از آثاری که زندانیان سیاسی ما با کار بر روی هسته های خرما و شفتالو و شیشه و سنگ و خمیر نان و یا گلدوزی روی پارچه آفریده اند، تشکیل شده است؟ چند شعر و داستان و نمایش آفریده در زندان در دست داریم، و چه تعداد از نامه ها و وصیت نامه ها و گزارش دستنوشته ها و نقوش یادگاری بر دیوارهای زندان تاکنون منتشر شده است؟ مقاومت زندانی فقط در اتاق شکنجه و بازجویی و صحنه ی دادگاه و میدان تیر خودنمایی نمی کند، بلکه همچنین خود را در گلکاری باغچه های زندان، در ریزه کاری های روی سنگ و استخوان و هسته نشان می دهد.

در زیر پس از بررسی کوتاهی از سابقه ی نامه در ادبیات جهانی، به هیجده نامه از یک زندانی سیاسی برخورد می شود. او طی سالهای ۶۲ تا ۶۷، شانزده نامه اولی را از زندان اوین خطاب به مادر و خواهر و همسرش به بیرون از زندان فرستاده است. نویسنده نامه ها در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ تیرباران شد. در پایان این نوشته، با اجازه صاحب فعلی نامه ها، سه نمونه از آنها را

بدون کوچکترین تغییری چاپ می کنم و امیدوارم که این کار مشوق دیگران در کار چاپ و ارزیابی ادبیات زندان گردد.

نامه، به عنوان یکی از انواع ادبی

ارزش نامه را به دلیل جنبه ی شخصی آن نباید دست کم گرفت. نامه های رهبران جنبش های سیاسی و مذهبی حتی گاهی به کتابهای مقدس یا مراجع راه یافته است، مثلا در این زمینه می توان به نامه های پولس به رسولان در انجیل یا مراسلات حضرت علی در "نهج البلاغه" اشاره کرد، و یا از مجموعه ی نامه های عین القضات همدانی و مارکس و انگلس و روزا لوگزامبورگ نام برد. استفاده از نامه در آثار ادبی نیز سابقه ای طولانی دارد و به عنوان مثال می توان از ده نامه ی رامین به ویس در منظومه ی "ویس و رامین" گرگانی، نامه های خسرو و شیرین در منظومه ی "خسرو شیرین" نظامی و همچنین "اخوانیات" ملک الشعرا بهار اشاره کرد. در قرن هیجدهم و نوزدهم، تحت تاثیر مکتب رمانتیسزم که به احساسات شخصی اهمیت فراوان می دهد، نوشتن رمان هایی که قسما یا تماما از مجموعه ای نامه تشکیل شده رواج یافت؛ مثل "غرور و تعصب" اثر جین آستین، "بابا لنگ دراز" نوشته ی جین وبستر و "روابط خطرناک" اثر لاکلو. در ایران نیز می توان به دو اثر "نامه ها"ی بزرگ علوی و "از آن سوی دیوار" به آذین اشاره کرد.

نامه معمولا متنی است که از طرف فردی (توسط خود او یا از طرف او به وسیله شخص نامه نویس) به شخص دیگری فرستاده می شود و غالبا مشتمل بر عنوان گیرنده ... خوشامدگویی ... مقدمه و سپس متن اصلی و در آخر، پایانه... بدروودگویی ... امضا و احیانا بعدالتحریر و تاریخ نامه در پایین یا بالای متن می باشد.

برای نوع نامه می توان سه ویژگی قائل شد: یکم - زمینه نوشتن نامه که از وجود جدایی مکانی و زمانی بین نویسنده ی نامه و گیرنده آن حکایت می کند، و از نامه خواسته می شود که این مشکل را پر کند و به جدایی بین طرفین به نوعی خاتمه دهد.

دوم ، محتوای شخصی نامه: معمولا در نامه به مسائلی اشاره می شود که کاملا جنبه ی شخصی دارد و ممکن است به استثنای فرستنده و گیرنده ی آن برای دیگران قابل درک نباشد، به عنوان نمونه کسانی که نویسنده به آنها سلام می رساند یا از احوال آنها جویا می شود، و مهمتر از آن موضوعات خصوصی، یعنی مطالبی که فقط دو طرف از آن

با خبر هستند.

سوم، سبک شخصی نامه: از آنجا که نامه یک سند غیررسمی است معمولا از نویسندگان انتظار نمی رود که فکر خود را به صورت منظم، آنچنان که در قوالب رسمی مقاله و کتاب وجود دارد منعکس سازد و وجود قطع و وصل و حاشیه روی و بی توجهی به دستور زبان از خصوصیات نامه است. به عنوان مثال در نامه های تحت بررسی ما می توان تاثیر زبان ترکی را گاهی احساس کرد.

نامه به عنوان یک اثر ادبی به داستان نویس و شاعر فرصت خوبی می دهد تا به درون روابط قهرمانان نفوذ کند و از مجرد به مشخص و از عمومی به شخصی گریز زند.

خصوصیات نامه در زندان

نوشتن نامه به افراد درجه اول خانواده، مثل همسر، پدر، مادر، خواهر، برادر که خود زندانی هستند یا در خارج از زندان به سر می برند حقی است که مکررا از جانب رژیم های سابق و حاضر زیر پا گذاشته شده و تحت تاثیر شرایط بیرونی و درونی زندان دستخوش تغییر بوده است. مثلا می توان این تغییر را در لحن و محتوای نامه های تحت بررسی در طول سالهای مختلف مشاهده کرد. در نامه ای که در سال ۶۲ نوشته شده مطلقا اشاره ای به مسائل غیر روزمره نمی شود، حال اینکه در برخی از نامه های سال ۶۷ میزان جسارت نویسندگان در بیان نظرات خود شگفتی می آفریند. در طول این سالها، جنگ بین ایران و عراق، اختلافات جناح های مختلف هیات حاکمه و از همه مهمتر سیاست نرمش خواهی که از سوی گروه منتظری تعقیب می شد در وضع اداره ی زندان و از جمله نامه نویسی زندانیان تأثیر داشت. ولی به طور کلی طول یک نامه نمی توانست از پنج سطر در یک دوره و از هفت سطر در دوره ی دیگر تجاوز کند و اگر مسئول مراسلات زندان در آن نشانه ای از پوشیده نگاری می دید از فرستادن آن خودداری می کرد. زندانی چنانچه فرم نامه را در دست داشت می توانست علی العموم در هر زمان که می خواست نامه اش را بنویسد، ولی مامور جمع آوری مراسلات فقط در موعد معین به بند می آمد. نامه های رسیده معمولا توسط زندانیان دیگر بدون اطلاع گیرنده آن خوانده نمی شد، ولی گاهی پیش می آمد که به دلیل روحیه ی نفی حقوق فردی و تقدیس روحیه ی گروهی حتی قبل از حضور شخص گیرنده، نامه ی او میان زندانیان دیگر دست به دست می گشت و درباره ی مطالب آن اظهار نظر می شد.

در زیر با در نظر گرفتن نامه های تحت بررسی به توضیح برخی از خصوصیات نامه های زندان می پردازم.

ایجاز

ایجاز یا بیان فشرده یکی از ویژگیهای مهم شعر است و جالب اینجاست که زندانی با توجه به محدودیتی که زندانبان برای طول نامه قائل است مجبور است که از همین شگرد شاعرانه استفاده کند و مفاهیم خود را در قوالبی کوتاه بگنجاند. این کار مستلزم مدتها وقت و آمادگی ذهنی است، ولی نتیجه ی کار می تواند متنی باشد که مانند کلمات قصار، کوتاه و پرمغز گردد. مثلاً در نامه ی دوم می خوانیم: "باید بی هم، با هم بودن را بیاموزیم." این عبارت نه تنها از لحاظ معنا عمیق و موجز است، بلکه از لحاظ شکل نیز خوش آهنگ و شاعرانه می باشد.

رمزوارگی

نویسنده ما یک زندانی مقاوم یا به اصطلاح رایج زندان "سر موضع" بود و از این رو می کوشید تا با استفاده از یک سبک رمزواره، اندیشه های ممنوع خود را به همسرش منتقل سازد و امید به آینده و شوق به حرکت را در خود نشان دهد. در نتیجه در نامه های او ما با سبکی روبرو هستیم که یادآور سمبولیسم سیاسی رایج در شعر نو بین سالهای ۵۷-۱۳۳۲ می باشد؛ هنگامی که شاعر برای فرار از سانسور، پیام اجتماعی خود را در قالب تصاویری رمزواره چون مبارزه ی روز با شب یا بهار با زمستان بیان می کرد. مثلاً اشاره ی زندانی ما در نامه ی دوم به "نوزادان آینده" مسلماً نشانه ی امید بستن او به افراد یا هسته های سیاسی است که در آن زمان از سازمانهای چپ در بیرون و درون زندان جدا شده و می خواستند با مطالعه ی دوباره تئوری مارکسیستی و تعمق بر آنچه در جامعه ی انقلاب زده ایران گذشت، به راههای جدید دست یابند. در نامه ی شانزدهم به پرواز "کبوتر اندیشه" اشاره می کند و از طریق آن می خواهد بلندپروازی و اراده گرایی را مورد انتقاد قرار دهد. در نامه ی هفتم با توجه به سالگرد ازدواجشان در روز ۲۹ اسفند از رمزواره ی رسیدن بهار و رخت بر بستن زمستان استفاده می کند و احساس عاشقانه ی خود را به همسرش با مبارزه نو علیه کهنه در صحنه ی اجتماع پیوند می دهد. در نامه ی هفدهم که به مناسبت زادروز همسرش در شب یلدا خطاب به مادر او نوشته، از سمبولیسم مزدیسنائی چنین بهره می گیرد:

“هر سال چنین شبی سعی می دارم شب سرد و طولانی پاییزی را تصور کنم که باد سرد زمستانی دیوانه وار شلاق بر پیکر طبیعت می کوبد و سیاهی شب می خواهد مذبوحانه مانع از صبح گردد، اما فارغ از همه ی اینها مادرانی در تب زایمان می سوزند و قهرمانانه شب سختی را متحمل می شوند. بالاخره صبح با تمام زیباییش فرا می رسد و شب رخت برمی بندد، باد فرو می نشیند، مادران پیروزمندانه آرام می گیرند و فرزندانی پای بر عرصه ی وجود می گذارند.”

آنگاه نویسنده همسرش را به “گل نرگسی” تشبیه می کند که برای او باری توامان شخصی و اجتماعی دارد – نخست از آن جهت که در دوره ی پیش از اسارت، نویسنده همیشه زیبایی و در عین حال دوام پذیری گل نرگس را در وجود همسرش می دیده و گاهی او را به این نام می خوانده است، و دیگر آن که گل نرگس در اواخر زمستان سبز می شود و همراه با نوروز بهاری در دستهای گل فروشان دوره گرد به شهر می آید تا پیام آور شادی گردد، همچنان که همسر او در طولانی ترین شب سال به دنیا آمده، اما برای او و خانواده اش پیام آور رویش و امید بوده است:

“و تو مادرم، همان روز گل نرگسی را بر پهلوی خود می بینی که چون صبح روشن و بسان برفهای قله ها پاک که با تابش آفتاب بهاران و همراه با جویباران زلال در دل اجتماع جاری می شود. تولد... بر همه مان مبارک باد!”

شاید پیچیده تر از همه اشاره ای ست که نویسنده در نامه ی نهم به علاقه ی همسرش به ابر و بهمن دارد و اگر خواننده نداند که منظور او انقلاب “بهمن” ۱۳۵۷ بوده، مسلماً پی به کنایه ی ظریف او نخواهد برد.

نقش بندگسلانه ی طبیعت

طبیعت در این نامه ها نقشی بندگسلانه و اسارت ستیز دارد. ماه و ابر و پرندگان مهاجر در آسمان نه فقط پیام آور آزادی و گسستن از بند هستند، بلکه به علاوه می توانند نقطه ی تلاقی و اشتراک دو دلداده ی در بند را فراهم آورند. زندانی ما و همسرش هر دو در دو بند متفاوت از یک زندان واحد زندانی بودند و اگر هر دو در یک شب به ماه می نگریستند می توانستند فراتر از میله های بند یکدیگر را ملاقات کنند و با یکدیگر به گفت و گو بنشینند. این احساس را به خوبی می توان در نامه ی نهم مشاهده کرد. به علاوه، من خود نیز آن

را از زبان مادر و خواهرم شنیده ام: در زمانی که مادرم هنوز از خبر تیرباران برادرم سعید یقین نداشت و او را زنده می انگاشت در شعری که برای او سروده بود از ماه می خواست تا نقطه ی عطف نگاههای آن دو باشد. خواهرم نوشین و همسرش حسین نیز پیش از دستگیری با یکدیگر قرار گذاشته بودند که در صورت هجران همیشه در ساعت نه شب به ماه بنگرند و بدین ترتیب به یکدیگر وصل شوند. تصور می کنم که نوشین تا سالها پس از تیرباران حسین این کار را ادامه می داد.

نگاه باستان شناس

زندانبان می کوشد تا علاوه بر شیوه های سرکوب و شکنجه از طریق برنامه های ایدئولوژیک به مغزشویی زندانی بنشیند و با پاک کردن حافظه اش برای او هویتی تازه بتراشد.

زندانی برای مقابله با این تلقینات معمولاً به قوای حافظه و تخیل خود، چنگ می زند. او چون باستان شناسی که در زیر خروارها خاک، تکه سفالی می یابد و مجبور است برای بازسازی تمدن خالق آن اثر به قدرت حافظه و تخیل خود روی آورد، به همان سیاق با دیدن هر شئی به حفاری باستان شناسانه دست می زند و در پشت آن به بازسازی و کشف سرزمین خاطره و رویا می نشیند. نمونه ی خوب آن را می توان در نامه ی هشتم یافت. وقتی که نویسنده برای مدتی به بندی منتقل شده که سابقاً همسرش در آن زندانی بوده و او دیوانه وار به میله های پنجره می آویزد و می کوشد تا از درون چشمهای همسرش به آسمان بنگرد و با یاری گرفتن از اشیاء بی جانی که زمانی در معرض دست و نگاه او بوده اند به بازسازی وجود او بپردازد. در نامه ی هفتم، او خود را در یک "ملاقات خیالی" بین همسر و پدر و مادر وی در محل ملاقات زندان مجسم می نماید و مدتها با تصور حالت ها و گفت وگوهای طرفین به قلمرو خیال سفر می کند.

باید گفت که در زندان نه فقط اشیایی چون هسته شفتالو و سنگ ریزه، که در بیرون از زندان چیزهای بدردنخور تلقی می شوند، ارزش تازه می یابند و در زیر انگشتان توانای هنرمندان در بند به اشیایی هنری تبدیل می شوند، بلکه علاوه بر آن هر شئی و واژه ای به یمن حافظه ی زندانی عمق و بُعدی تازه می یابد. در واقع محدودیت های مادی زندان باعث تقویت قوای روانی زندانی می شود و او چون مرغ توفان شارل بودلر که به دست دریانوردان بی رحم بر عرشه ی کشتی پای بسته رها شده، تنها می تواند بسان شاعر بر بالهای خیال پرواز

کند:

“... که در این زمانه، در این دنیای پر از آشوب و ناآرامی، در این دنیای که هر روز شاهد اتفاقات عجیب و غریب هستیم، در این دنیای که هر کس می‌تواند، می‌خواهد، می‌تواند به هر چه می‌خواهد دست یابد، در این دنیای که هر کس می‌تواند، می‌خواهد، می‌تواند به هر چه می‌خواهد دست یابد، در این دنیای که هر کس می‌تواند، می‌خواهد، می‌تواند به هر چه می‌خواهد دست یابد...”

(از شعر “مرغ توفان” از مجموعه ی “گل های بدی”)

تقویت حس ششم

همانطور که نا بینایی می تواند حس شنوایی را تقویت کند، دیوارها و درهای بسته ی زندان نیز در روان زندانی باعث پدیدار شدن نقب های جدید حسی می شود. زندانی ما در نامه ی نهم می گوید که همسرش را در حال تشنج در خواب دیده و در نامه ی پنجم پس از اینکه از نرسیدن نامه شکایت می کند این چنین به حس ششم خود روی می آورد:

“امروز بخصوص از عصر به بعد خیلی دلم برای تنگ شده است. حالت خاصی دارم، گفتم شاید نامه ات در راه است ولی الان که ساعت حدود یک بعداز نصفه شب است و از نامه ناامیدم بیشتر دلواپس شده ام که نکند مریض شده باشی.”

همچنین وی چند بار – از جمله در نامه های پنجم و هجدهم – می نویسد که قلبش با نفسهای همسرش می تپد، و این جمله ی او را نباید تنها به معنای مجازی آن گرفت. وقتی که دو نفر عمیقاً در فکر یکدیگر باشند قلبهایشان به هم نزدیک می شود و جریانی تله پاتیک ماوراء حواس پنجگانه آنها را به یکدیگر پیوند می دهد. من خود به یاد می آورم که درست در روز ۱۷ دی ماه ۶۰ احساس کردم که قلب عزت همسرم که چهار ماه پیش دستگیر شده بود دیگر نمی تپد، و وقتی که دو روز بعد خبر تیرباران او را تلفنی شنیدم تعجب نکردم. دیوارهای زندان نمی توانست قلب های ما را از یکدیگر جدا کند.

نیروی عشق

آنچه در این نامه ها بخصوص آدمی را تکان می دهد، جسارت نویسنده در بیان عشق خود نسبت به همسرش می باشد. همسر او نیز مثل خودش فردی مبارز و مقاوم بود و ناگزیر عشق فردی این دو یار نسبت به یکدیگر، بر ایستادگی روانی و مقاومت آنها در مقابل فشار زندانبان می افزود. با این همه، این عشق بالنده از جانب برخی از زندانیان،

خشک مغزانه مورد نقد قرار می گرفت و از این که نویسنده ما در نامه هایش از چشمان زیبای همسرش می گفت یا عشق به او را نیروی محرک زندگی خود می دانست شکایت می شد و این کار نشانه ی بی حرمتی به آرمان تلقی می گردید. وی در نامه ی پنجم به روشنی به این موضوع اشاره می کند:

“شاید برای خیلی ها این مسئله قابل درک نباشد که چطور در این شرایطی که مردم وقت و بی وقت با صدای انفجار سراسیمه و وحشت زده در ویرانه های باقی مانده از بمباران ها به دنبال عزیزانشان می گردند و هزاران صحنه های دلخراش از بمباران مدارس و کارخانه و غیره ... آن موقع تو این چنین نگران گل نرگسی، کلمه ای، جمله ای پیدا نمی کنم که مسئله را توضیح دهد، که بگویم این نرگس، گل وجودم، تمام عمرم و ... است. ولی زندگی من کمترین چیز در مقابل شکوفایی این گل است... چطور می توانم نگران نباشم؟”

زندانی ما برای دفاع از عشق خود جمله ای نمی یابد ولی روشن است که صرف بیان این عشق بهترین سند برائت آن است.

برای اذهان خشک، فردیت وجود ندارد. ابراز عشق دو دل داده به یکدیگر به منزله ی فردگرایی بورژوایی محکوم می گردد. بیهوده نیست که این وصف عاشقانه که نویسنده از اولین ملاقات خود با همسرش در زندان به دست داده، به یکسان مورد نکوهش زندانیان متعصب و زندانبانان قرار گیرد: “نشاط جانبخشی از یک لحظه دیدار غیرمنتظره و گیج و منگ و ناراحت از این که این لحظه چقدر سریع گذشت و حتی نفهمیدم چی گفتم و چی شنیدم، اما روی گشاده ات و لغزش نگاه گرم بر وجودم، در آن لحظه، نشان از عشق پاک و بی آلاشت می نمود، و بیان خنده ای بود که به تمام سختی ها می زنی و ترجمان دردها و دوری هایی ست که می کشی. و این برای من عجیب نبود، که تو همیشه این چنین بودی.” (از نامه ی هفتم)

پاسداران بخصوص در بند زنان کلمات یا عباراتی عاشقانه را از نامه ی زندانی گرفته و گاه و بیگاه با تکرار آن به تمسخر زندانی می پرداختند و او را متهم به فساد اخلاقی می کردند. البته برای رژیم که همه چیز را از زاویه ی تنگ شرع می نگرد و زن را تنها زیر حجاب می پسندد، طبیعی است که جایی برای بیان احساسات عاشقانه وجود نداشته باشد.

با وجود این که سالهاست از نوشتن این نامه ها می گذرد، ما هنوز

هم گرمای شور عاشقانه ی این دو دل داده را حس می کنیم. این عشق به آنها نه تنها اجازه می دهد که در مقابل رژیم مذهبی حاکم بایستند، بلکه هم چنین به آنها فرصت می دهد تا خود را از خطر بی اعتنائی به نقش فردیت که در آن زمان گریبانگیر جنبش چپ بود، در امان نگه دارند.

نقش محوری نامه در زندان

فلسفه ی ایجاد زندان بر بنیان جدایی زندانی از جهان بیرون پایه گذاری شده و از این رو نامه به عنوان وسیله ی ارتباطی زندانی نقش محوری می یابد و به صورت مشغله ی اصلی ذهنی او درمی آید، و همه ی فعالیتهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار می دهد. زندانی سیاسی از طریق نامه نه تنها می تواند در سازماندهی مبارزه ی زندانیان در بندها و زندانهای دیگر دخالت کند و بین دنیای داخل و خارج از محبس هماهنگی به وجود آورد، بلکه همچنین نامه برای او چون دفترچه ی یادداشت اندیشه ها، وسیله ی تداوم زندگی دو همسر جدا از هم و حتی گاهی آئینه ی ذوق ادبی زندانی عمل می کند و ذهن او را، چه هنگامی که در انتظار رسیدن نامه روزشماری می کند و چه وقتی که برای تهیه و نوشتن نامه ی خود نیرو میگذارد، پر می کند. در این زمینه می توان به عبارات مختصری اشاره کرد که همسر زندانی ما پس از دریافت نامه های شوهرش در ذیل آنها نوشته و اثرات فوری نامه بر خود و اوضاع و احوال محیط بند را در آن لحظه ذکر کرده است: "چه دل تنگی!" یا "پس از رختشویی، خستگی را در برد" و "برای کشیدن جنس به فروشگاه می رفتم" و مانند آن. این یادداشتها به ما اجازه می دهد که در شرایط عدم دسترسی به نامه های متقابل همسر زندانی ما به او، لااقل به تاثیرات مستقیم نامه های فرستنده بر گیرنده پی ببریم، و بدین طریق به اهمیت نقش نامه در زندگی آشنا شویم.

در یک کلام، نامه که در زندگی بیرون از زندان تنها چون یک وسیله مبادله ی اطلاعات، افکار و احساسات بین افراد عمل می نماید، در داخل زندان نقش محوری می یابد و به صورت مهمترین وسیله ی ارتباطات زندانی با جهان خارج از بند و عامل پیوند او با گذشته، حال و آینده ی خود و دیگران درمی آید.

پیوست ها

نامه ی سوم

۱۶/۱۰/۶۵

... جان ... عزیزترینم

سلام! پریشب دریافت چهارمین نامه ات که چند روز پس از روز تولدت نوشته بودی و هنوز من در حال و هوای آن روز بودم، خاطرات و آرزوهای شیرینی را در ذهن من زنده کرد. امروزها، روز تولد تو بیش از هر چیزی مرا در خود فرو برده. به تو، به تولدت، به شور و شوقی که هنگام صحبت از تولد و زایش از خود نشان می دادی فکر می کردم، و به یاد می آوردم تولد نوزادانی را که چندی قبل از دستگیری شاهدش بودیم و چقدر دلم می خواست بتوانم شرایطی فراهم کنم که تو با تمام علاقه ات در تربیت و پرورش آنها بکوشی، و می دانم که چه مادر خوبی می توانستی باشی، بودی و هستی، و من سعی می کنم مجسم کنم و بفهمم که آن نوزادان تا چه حد رشد کرده اند. حتما پس از سه چهار سال، دیگر راه افتاده اند، حرف می زنند، می خندند، می گریند، راه می روند و در دل اجتماع جاری می شوند. مریضی هایت چطور؟ فکر می کنم با توجه به ناراحتی های اخیر، تشدید شده باشند. از این جهت خیلی نگرانم، چقدر راحت بودم اگر تمام دردهایت را من داشتم، و تو آنی آسوده می بودی. سلام گرمم را به مادرم... خانم و آقا جان برسان و از روی ماه ... ببوس. به تمام دوستان و فامیل سلام دارم.

همسرت ...

آتش عشقمان هر چه بیشتر و شعله ورتر باد

یادداشت گیرنده: سه شنبه ۲۰/۱۰/۶۵ ساعت ۵ به دستم رسید. خیلی دلم گرفته بود.

نامه ی هشتم

۲۴/۴/۶۶

... جان همسر خوبم

روزت خوش، در طول این چهار ماهی که از امسال می گذرد هنوز نامه ای از تو نداشته ام. نمی دانم این نامه به دستت خواهد رسید یا نه. به هر حال به بهانه ی نامه ساعتها زندگی مشترکمان را مرور می کنم. از اولین روز دیدارمان در آن روز آفتابی کنار منبع آب توی

خیابان آذربایجان تا دیدار "ملاقات" گونه مان در اسفند ماه
پارسال، لحظه به لحظه هایش از ذهنم می گذرد؛ آن چنان که نگاه
گرم و صدای زیبایت را به جان حس می کنم و یاد مریضی هایت تنم را
می لرزاند. تنها با یاد روحیه ی شادت و عشق سرشارت به دشتهای
سرسبز و زیبا جانم آرام می گیرد. حدود هفده روز است که به بند
جدید منتقل شده ایم، بندی که مدتی مأوای ... ام بود. بندی که تو
روزگارانی را آنجا گذراندی. وقتی که یادت بی تابم می کند به اتاق
۲ پناه می برم، به نرده ها چنگ می زنم، به تپه ها و آسمان و
ابرها و به هر آنچه که فکر می کنم تو از لای نرده ها چشم می دوختی
و در افکارت غرق می شدی خیره می شوم و سعی دارم که به افکارت راه
یابم. دشتهای مهربان و فداکارت را بر قلبم می فشارم. سلام و ارادت
قلبم را به آقا و مامان برسان به هر طریقی از وضعیت جسمیت مرا
باخبر کن. قلبم با نفسهای تو می تپد.

همسرت ...

۳۲۵ بند ۲ بالا

یادداشت گیرنده: یکشنبه ۴/۵/۶۶ ساعت ده و نیم صبح رسید. بند ۲... ۳۲۵ سابق

نامه ی نهم

۷/۶/۶۶

عزیز جانم... خوبم

آخرین نامه ای که از تو داشتم آخرین روزهای سال گذشته بود. از آن
به بعد کوچکترین خبری از تو ندارم و می دانی که چقدر برایم طاقت
فرساست و می دانم که برای تو هم چنین است. وقتی از موعد مقرر
رسیدن نامه ات می گذرد و من در انتظار نامه می مانم یارای هر
کاری را از دست می دهم و آن وقت به ماه پناه می برم، و شبها از
لای نرده های پنجره به آن چشم می دوزم تا از این طریق، نگاه خنده
ناکت را احساس کنم، چرا که می دانم تو ابرها را تماشا می کنی، به
باران و برف و بهمن عشق می ورزی، با نگاههای گرم ماه را خرسند
می سازی، و آنگاه من می توانم گل نرگسی را در چهره ی برافروخته
ماه ببینم. ولی باز جانم آرام نمی گیرد. فکر می کنم که کجا می
توانم باز یابمت. به نامه هایت پناه می برم، و بارها می
خوانمشان. آخر سر می بینم که باید به دلم و جانم برگردم که تو در
دلم جای داری و ندایت را به گوش دل می شنوم: "تا زمانی که قصه ی
سود و زیان مانع وصل است باید که رنج و تعب عشق را به جان خرید."

جانم آرام می گیرد و در تنهایی با تو به گفت و گو می نشینم که صحبت با تو برایم مایه ی زندگی است و افسوس می خورم که از لحظه لحظه های آن یک سال بهار زندگیمان برای صحبت با تو استفاده نکردم و گذاشتم که زمان بگذرد. سخت نگران سلامتیت هستم. چند روز پیش در خواب به حال تشنج دیدمت. کاش می توانستم تمام دردهایت را به جان بخرم. آن وقت چقدر آسوده می بودم. به تمام عزیزانم سلام گرم دارم. یاد نگاه هایت همواره سرشارم می کند.

همسرت ...

سالن ۲، اتاق ۶۶